



Acc. No.

456

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. AUG 27 1930

AGENT Dr. Wood

INVOICE DATE

FUND Blacker

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED

ord. by Dr. Wood

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

No. 1.

W. 56

Bāz-nāma,
a treatise on the diseases of
the falcon.

Manuscript, in Persian,
transcribed towards the end
of the XVIII c.

4116511

ROUTINE SLIP

Hydratid-Section

21. I. 1930.

W. I.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این نسخه از مازامه ملک محمود ارجان نقل رقمه شد بری

برای راستگی باشه مجرب بله دستار و پیکار و شاد و ما

ز کجیل چهار باشه هر چه زایدت باید فاکار در وقت زرفان

مشکار اندک از ان فغان لغیمه او لغیمه کوراند از راجا نوری که در

دل برین اسم شد برین دو اسمان را بکند صد لغیمه لغیمت

نخلال چشم ز کجیل هم باشه مخورن دو ماهه مغش کجالت و فعل و ما

همه را باید وقت فغان مشکار اندک از ان در لغیمه بد را

حود هفت مجرب است **نوع دیگر** لغز هفت شکره سنگ و نه ماهه

زنجبیل سه ماهه ایلو و لندی دو ماهه عرقه دو ماهه اندر جوش

سه ماهه کافور بهم سه ماهه نیم ماهه و نعل دو ماهه پیل در ار

دو ماهه هم را یک حسابیده نعا بدارد بوقت شکار زغن بون

دو سنج بدید مجرب است **نوع دیگر** لغز هفت ماهه زنجبیل سه ماهه

و نعل چهار ماهه یک ماهه مو مناسی یک ماهه هم را یک حسابیده

نعا بدارد بوقت شکار اندک بدید بسیار جرب است **نوع دیگر**

بابت سید مرید برای مائز که در سه روز بر این مرقا شراب

دوالتی بر سر او نمونک نکاهدارد یک صبح و یک شام بد

انت الیه نکاهد در سه روز بر د اجزای آن بکند و بر سهوی از عدد

قرنفل مجعد و فلفل چهار زغوان اندک مشک اندک موسای

اندک خراسانی اندک پوست چهار دونه کلان ساید و نقد یک

کوبی همه را بپوشی که بالا نوشته شده باشد در دو اشک حماله

نکاهدارد **نوع دیگر** جهت سکره مشک یک موسای یک سکره

عقودہ براتی ایلوہ لندی بلج کافو حسایدہ اراجانو لاد
بالت کافو حرم سراج ہما و دیر اس سیدہ و عار کونجا ہما
بقدرار موہمہ بند و بدستور عار و نوعدیکر لہ کلان
ملکہ در کجیل سو و اسرا میت ام و بند و دست جفل
اند اسرہ در بر کین و من کا بد بعد ان میت ام و بند و رالہوی
کاغدی تر کرونہ نکا ہار و بعد ان سے رو در سر اوت لہ
تر کرونہ نکا ہار و بعد ان سے سیدہ قدیمی متک و موہمی

و کافور جو دانه داخل نمود و کافور دانه در وقت زوال شکار

بگذرد و سنج در وقت انداخته بدید بسیار سجاوهر کرد

نوع دیگر باد بر یک یکا شسته می یکا شسته غوره یکا شسته ملا

مویک شسته بچیل ستموه چهار یا شسته همه روز شربت داشته

تر کرده کافور دانه در روز بعد آن هزار کجا بر آورد و ما

مشک و مویسای بقدر دانه نمونک صمغ شکر کاید و دانه ماش

بدین مویسای کافور داخل سجاوهر کرد **نوع دیگر** بر یکا شستن

روغن کب در ایام زهر کجاواران میدهند مگر در مسکه روغن کجاویم

انار بارک یکماشته سبزی یکماشته زعفران یکماشته عقروه یکماشته ریحیل

دوماشته میلا موریکماشته قرغل یکماشته مشک یکماشته موسای نیم تا

این همه در روغن کجاویند و انداخته حوض زمان نماید بعد از آن موافق

دو سنج یکم نیم هر روز میداده باشد **نوع دیگر** ترکیب روغن زهر

مشک ناد کجاویم چهار بر بهوی سه ماشه قرغل دو ماشه زعفران

یکماشته ریحیل چهار ماشه موسای نیم ماشه لیکه یک عدد برکت بنول

هفت عدد و ایهمه را در روغن انداخته بریان نماید بعد از باره

صاف نمود لکها دارد هر روز صبح و شام همراه لقمه بخورد باشد

بکرم الهی که ریخته شود و زحل بر باد بخوابد شد **نوع دیگر**

لقمه یا شک یکماشته قرنفل یکماشته سکنجبین یکماشته برهمنی

یکماشته همه را ساییده لکها دارد موافق یک مسخ بدید **نوع دیگر**

رخیل را در میان با مرکب مستهبت هفت روز تر کرده لکها دارد

بعد از آن رخیل را تر کرده در شراب و آشته شده روزی

ماند بعد بر آوردن خشک نماید هر روز موافق دانه نمونک در قحص
میداد و پاشد **نو عدد** هر طرفی که است دن باشد در یک و در پیرامون
ان بعد سه روز نیست بکند مصری خشک یکماشته زعفران دو ماشه
پیدا مور یکماشته پیدا و در یکماشته زنجبیل یکماشته و نقل یکماشته باید که
همه را یکی ساییده در کلاب خنجرها نگاهدارد بعد ریختن سرخ
بدید **نو عدد** هر طرفی که است دن باشد در یک و در که از تعجب نیست
کوهی نیست که نو سه اول باید که هر دو بار دی باشد از

رشته جام از رشته جام به بند و بعد چشم باشد را و از موده

در میان این بزرگ کلاب داخل نماید و پند را در این تر کرده تمام

ست و چشم باشد کند و باشد و یک قبیله که در روشن بلخ میان

جراحی بسوزد چون عمل رسد و نیم باس شود آن زبان سبز از رفته

شوند و قوی که صبح شود یک کوزه رشته تر نماید آن را در

گرمیم خواهد از موده است و باشد را به هر کس این بدیده

باید گرفت باشد باید که بار سبب شد دم کوزه شده تر باشد

پای کوتاه و ضللهایی دراز این چنین باشد برهنه باشد

نوع دیگر چوب دین باشد حجر است باید که بر اول سجده است

مکنند و بدم چون طعمه هم مکنند هر دو بازوی باشد را بر پستان

بند و بعد آن در حجره چهارم باشد باید بر تمام کلهای

چشم ادوی انداخته باشد و سه بسین نوع سرداری نماید

بعد سه روز خون دو کلهی سبانی مائت بر سر مار در رفته کنند

و خون صبح شود از آنجا خواسته در گوشه شتر مکنند و سخت

از وقت فرود بسیار بعد سه وقت بیشتر کرده نگاهدار

بسیار خوب پس فعل خواهد شد **نوع دیگر** برای پین

باش مجربست علاج دو بحاله سگد ف چهار ما تیره نقل

بهار هر دو را ساییده نگاهدارد وقت خوراندن

طعمه گنیزد انگری جان نموده در میان خون او کوراند

باز زود رفع شود **نوع دیگر** کهنه فرس کردن با سبزه

از زده بضمه مرغ کمرست کرده در میان خون مرغ مادر خون

در جانور پراکنده

هر جانوری که باشد تر کرده پدید هر روز دو وقت میداده باشد
در یک هفته فرجه شود **نوع دیگر** در فرجه کردن باشد طعمه را در شیر کرده
بجو راند در یک هفته فرجه شود بارن **شیر نوع دیگر** که از گلی سنگ را چون
بر آورده در یک هفته پدید هر روز فرجه شود **دفع مادی** در سنگ
بارد بار و نهو سیاه و سامه ان را از کرم حالی نموده در میان ان
رخیل نماید و از ملا اکل حکمت نماید و در اش اندازد و ماله سمج
شود بعد از رخیل را بر آورده شود و نماید از دید زه پیش از

طعم در نفخه بخوراند و دفع شود و اگر سستی ارد علاج در مطهر

مشک بکج بوسای سنگوف بکج کا در دهن جوش جبهام

راسایده در آب اتا بقدر دوسخ چنان بندد در یک نفه طمید

بخوراند چون بهنم شود از کوسفید سیاه طعمه بد بکرو درین

داده سه روز بخوراند اگر طعمه بر نسای سید الشو و مرجه باشد

این وزن با زنت اگر توانا باشد و اگر ناتوان باشد چهارم

حصه کم نموده بدید و باشد چهارم حصه بدید و اگر این مرض

موضع نفخه

دفع شود بار درج بر باره بوقت از گرفت باید و پیر
بر نمودن و بکند و بقدر دوش و شش کافور به هم
یکج کسکری کسج هر چهار را یکجا سیده هر روز یک نغمه
بوقت صبح بخوراند چون نهیم شود و چنانچه در طعمه بدید که در
میان داده که در بخوراند صبح باید و از این بیم و نشود
بارد سار دو ایلقمه زهره اسرافرقه بخوراند روز دوم زهره
چهار ایلقمه بد روز سوم زهره پنج ایلقمه بد هفت و سوزن و سوزن

خند روز بوقت صبح بخورند بفضل الهی صحت یابد علاج جانور

پیر کردن کباب چینی یکدم پسته کلان یکدم اجواس کنند

چهار سنج اینهمه را سائده برابر دانه موهم بوقت شام

بخورند و در میان داده روز سوم میداده باشد بر دست

علاج مای سار و مای پسته ناره و امیر اسائده دریای

جانور بندد یا که روز بعد و انموده در چند سائده

دریای جانور بندد و در خواهر شد علاج سنس بار و شتر

انفراد

انرا دو نکتہ سخنم در خون منتر کرده ز میر جانور به بند و یک

عربی تمام ستمها نکره را خواهند خندید نمران نکره را دور نماید برای

دفع شیش بلید را راس سیده و میان پیرا مال دفع شود

بجفت چشکی زخم جانور اگر زخمی کا نوشت کاری سید باشد

راس سیده و میان رحم بر نماید و قدزی موسای بد بدیه شود

بر کردن لیش لیش یک حسن است و بر همراه طعمه بدنه شود نوعد

حسبت باشد شب برهوی موسای و نقل زغوان جو جوری

منتهی باریک کای زیری جلوهی شکلی عتق و روح خراسانی که منتهی

برخیست که سوره تا بقدر یکدم صوی الون و کونست طرد مان بقدر

با و دام در اب نیت خیر تا بقدر دام نمونه بنم کای در و بخت با

و هر جانور که باشد در کسم انسان برای دفع سر مار و کیمید نند

کرم باشد و ما و دخل نند و در سهار دو جو سن مانع باشد و در صد

کروان جریص شود و بحال جریص نند و طعم را در خورد نبرد و اندرون

صاف باشد اما در هفتگی بسیار میدادن باشد **نوعدید** نسیم تر کسب

سختن

ساختن سوسه که جانوران شکاری نایت صاحبی
شهر حاجی که جانور به با و حرق پوش بود و خوب کبری کند
و باد و سردی نماید بعبایت که در نخل است و سوسه کند
و نقل شد موسیقی بر بهولی از هر که ایم یک سنج ز غوغان
دو سنج چهار سنج سفید بالایی نیمه ترا شده هر قدر که باشد
اگر زیاده باشد بهتر است همه را کوته و همه را منبر نگا در در هر گاه
جانور انفر و کالی نماید و وقت تمام بقدر چهار سنجی در طعمه بد

و طعمه سبب این چهارم حصه کمتر در هر صبح برابر که باشد
خود هر کرد بجا است بجز در باری که از موده است **نوع دیگر**
ادویه خنک جانوران نکازنی بابت پیر شاه امیر است
که بزمان اسنک و مشک معری این چهار را بوزن برابر
گرفته سیده صها بعد از کوبیدن از دست این و جرج و انقده
خود بدو باشد نیم خود و هر با نور را انقده او بدو روزی
این صحت طعمه که در جانچه نوزد است از این چهار است

و در صید افق

و در صید گرفتن حریص میگردد و هرگاه جانور از فریبی بصید گرفتن

ترسد آنوقت این عمل نمند و جانور را غرور بدهد و وقتی که طغریه ^{جلیل}

برده باشد او را هم بدیدار بسیار از صید هرگاه منضم شود و سرود

قریب می شود اما بقدر بدیدار هرگاه جانور را بدیدار نیندازد و نیز در هنگام

تمام گریز به اینها می شود و جانور چنین می شود و در بعضی روزها

دو اشهر چهارده روز بر کرده نگاه دارد و بعد از آن بدیدار

بگذرد و خشک شود در شات ادم تمرکز چیدارد بعد از آن در ^{سایه}

خشت کند و در رستان سفر نگاهدارد چون مازو باشد

و شاهن و غن جانوران در صید زرفین کاهلی کرده باشند

و بی پروایی نماید صبح یک نعل در میان لغمه نوشت بدید

دو سه گری صبر کرده طبع بدید اما کمتر از زورهای دیگر بلکه از سهها

لغمه زیادند و ما را شام نعل و طبع بدید از آنچه میدادند با و هر وقت

که جانور صید زرفین کاهلی کند همین عمل کند اما کمتر از او در وقت

باکند و ماهه پسند که چه قیمت و شاهن را یک نعل بدید

دیا شمس

دیشیس و بیدارایم بدید حرج و مانبد انراد و مانبد بدو شکره را

یک عدد و اعطای است **علاج جانور که خستی داشته باشد** با معر فم

کوسید یا سر بدید بقدری که طعمه میدهند و اگر حالی نخورد یا ^{طعمه}

امیر بدید و چند از بارجه یعنی گندمی شد یا قیلله سجده با جانور

حفره کند و اگر ازین عمل نشود صان کند چنانچه نورست **نوع دیگر**

ازت باهن تقاید در بعضی امسکاران براننده او را هم صا

با بر کرد **جهت تلی جانور جهت تلی سیاه جوت و امود**

رد وجود و هوای سخن سپاه هر سه بر گرفته در پش آدم

سایند و در پائی جانور بید بعد از سه روز و اندو هر روز

دو سه مرتبه در شانه آدم بای او سر کردن با ناله به شود **علاج** چکنه

اگر از جور الیون و پشاب بطور کوفته بالا گرفته شد بعد از بار

نوع دیگر حکمت زهر بار هر جانور دو شبانه تا ششین عمل کجا برد

اول زنی که دختر آید باشد شیر او در پیاله کالیسی نیکه و فلو

زنگار خواه بر آوردن پیاله اندازد و جندان خل نمایند که نکود

و بسیار کرد بعد از آن از آنکس در چشم کن می کشند و این

دو روز پیش از ظهر میدهند باشد با و بعد از سه چهار گری طعمه ندهند ^{است}

علاج و جانوری که ندی داشته شد استکان او یعنی خوار از خوب

ازند با و میان خوار در حالی کند و پس در از با برود و حی و

و بیلان و افیون بر سر سارم سارم با هم مخلوط نموده در اندازد

و یک بار خوار از میان خالی کردن بود حکم به بندد هر روز چهار مرتبه

از آن کشیده آدم کشیده بر او کشیده با ماده از قرض خلاص شود **نوع دیگر**

نخست جانوری که در دهن عقلی داسمه با اول نامک بحرا شمس بعد
ان سوخته شود قفل و نمک و هر سه را کوفته بجزه مالک سه مرتبه این
عمل کند یک روز در میان داده و احتیاط کند که دو او را کرم جانور سرد واقع
ست **نوع دیگر** از مایه شاهن از آب سنده و آب پیس مایه رو اما
کرده با و هیچ دارونه نمیشود باید که اول دو بیه را کوفته و تخم قرمز نماید و
مشقال شحی در یک مشقال شسته طفل خورد سال حل نموده بپزند و در
چهل مرتبه باره که در مایه جانور است از شسته بر سیده یا بعد از سه روز

و باید

و آید و اگر خوب نشد فیهما و الا بار همان طریق بید **علاج** کجاست

سعدی چشم جانور پیرید و خردک شکر خوش را جان کرده

سیرین او بر او در بار کرده یک قطره آب سیرین او در چشم جانور

کج کارند و این در تمام روز چهار مرتبه نماید مجربست **علاج** اگر دماغ

جانور گرفتند یا غش زدند ناله سار در برال گوپی خورد و در دست

ناله و چند قطره آن در پی کج کارند و یف زید با کار کنند و بر کمان

جهت خوردن بر همان حکم دارد مجربست **نوع دیگر** و چون باشد

را خواهند که بزیر سندانند که ما جن اندکست جو در جانور مردوست

قطره خون از هر یک یای باشد کرد و سنج است سینه باله

که خون زیاد ترود و همین که خواهد شد خون این عمل باید در سه

کریم بند قنلی پایه سوگرت شود و اگر با موی است به با همین عمل کند

باشد خوب میشود و بر که خون بسیار دفع شود و مقدار خون زیاد

رود به نرسد صبر کند و قتی که خون نرسد شود **علاج** خون خشک

است و هر جانوری که باشد و ماوی خوب میکند و مانند جانور را

مطلق

مطلق نمیکرد بسیار دوازده که خشک و هم را یک کار در

طرف نگاه دارد و در هر کسین من نماید که گرم در آن اقدم روز

یک روز در میان داد و یک گرم از آن شکر میداده باشد

بلکه ازین عمل نماید که امشود مجرب است **علاج** و جالوری که در آن

باشد نماید که تخم اسلیم یعنی تخم مهدی یا شکر ادمی بر سه مالیدن

باشد نه آنکه بشود در کسین یک طرفی را شکر ادمی بر کرده

و من نماید دوازده روز بعد از آن بر آورده تخم اسلیم در آن

سایده به میرمالیده **نوع دیگر** سه را از باغن بنفشید

شیراکه را نبالد دفع شود و مجرب است چند روز عمل آرد

علاج برای تپلی نیل ترمی و زرد و جویت شده ادم سایده در

بند و بعد از سه روز دیگر چند روز این عمل نماید مفید است **نوع دیگر**

خوردن برای شسته در استاد و زرد در میان داود روز

سوم بدید بسیار مفید است اول آنکه استغفار کرده اند و

آنکه ندر و ن جانور صا و خوشدل می باشد سوم آنکه از سجال

برین پیکره باشد طرف می شود چهارم آنکه طوره و زنجیل بسند

بیم آنکه از طوره کرد ایند با حجت بر امر خود بسته اند و جند

قطره در کلوی جانور کجا بد بعد از سه که می که در میان

کلوی بگذرد کل بر ضعیف گشت بدید این سه سینه طوره بسیار

ادویه میست مجرای سینه ز معوان هر سه نوزن برابر یکدیگر

منفعل بگذرد رخل کرده چها به بد و اگر چمن مداومت بدید

این خیره اندارد و ادویه بدین بفضل است را رکنید اول

کردن این سه چرخیت کرد ایندین طعمت هم از لناعی
 نباشد زود و بر گردد و ایست بر هوای موساسی و
 مشک مانند است که موقوف الی درین چهار خضبات باشد
 کلال چشم بر بر و کلان بر از سر کار گرفته بقدر هر جانوید
 در لقمه **علاج** اگر سفیدی چشم کلال چشم طاهر شود با نام
 سفید شده باشد که با کونیدی و جابوی هر که را
 چشم جانوید بفرستد مرصع و اگر این بهتر شود

لقمه

بس یاردهو بچی سفید و شکر بریزد و در استخنی نمودن در چشم

صبح و شام یک بند مجرب است **علاج** آخر سفید در چشم سیاه چشم

ظاهر شود باید که شیعین و نیک است روز صبح و شام در چشم جانور شد

ومی مالیدن باشد اگر ازین بهتر شود برک شیعین بسیار در و این

صبح و شام در جانور بخارند و اگر ازین هم به شود او بر که اندر لک

اسفهمانی گویند صبح و شام می مالیدن با سفید چشم دور شود

نوع دیگر اگر شاهین یا گه گزیر کیم است و انشاد الله تعالی کلانک

کبر داد و بد نیست در باب لیسوی کاغذی چیست و دیالای این

ابن سنان بدید وقتی که ضرورتند این عملی کند برای جمع و بهر

حالت آمده لو احب معلون بهادری علیکم سالی است سوسای

رعنون و نقل الای بر جمل سواد غیر لادن معری هم که بر بان ح

انرو خراسانی تک در این سوا حوا این تک میگوید بر این صدال اینهم

ادویرا کوفه و سحر و این نیز ناب لیسوی کاغذی است و اگر خواهد صلیط

بنیاد و تک نیز فعال داخل نماید اگر سه بار بدید بر امر جو بدید

علاج

علاج پیر کردن باز و غوغایه عنوان دم دادم سنگی رومی دم دادم بر سینه

یا شیعی دم دادم بر دو دریا یا سه سر عین دوا داشته السی جوه یکند

بقدر همراه طعمه بخورند نشانه بخورند بر کجا بداند اخت **نوع عدد**

از غریب پیر کردن شود از زیندگانی نگاهدارد اعل سند می شود گمان

بقدر کوه کوهی به ببرد وقت صبح یکم بخورند بر کردن شود جریست

جهت صاف نمودن جعبه و کله و لیکن جعبه را از سبب بکرم دهد یعنی نصف

دوا دیدانیت او این خراسانی نیک باشد بهمانه نیلریم ما آریلو انیم

ملک پوری ۳۴ ماشه و نقل یکماشته حجرت کو نیم شاه سپهره و ادا را

یک جا کوفته بافتند سیاه کوی چند و در زمان بکر حج بدید و بعد

اب بدیدین وقتی که او کال نیارد بعد یک کبری گذشته بدید

تازه تا وقت شاه که اب بدید و طردار موافق بهری بایدرب

دادن موافق صاف نمودن پادنده بعد از روز و صبح با کوی تر بدید

چهارم لقمه سیاه چشم و کلال چشم و غده جانوران سکارا

کمیله شحوب باشد پیل خورد هر دو بوزن برابر خوب مارک

نصف

نماید اول بهبهه آب لیمون دهند و آب مالاجون خشک شود

یا در یک آب لیمو دهند و ابهم خون خشک شود بهبهه شراب

دهند بعد آن از بول ادم دهند تا خشک شود و نقاب در دو کاله

بر سر بیک نخ در گفته و بپس جرم را وقت دو کله بر آب باقی ماند

بخوراند و لکه را بپس خود باشد و شکر را وزن یکدانه مو به مو

لیکن سیاه چشم را همراه بملک سوریه بوزن دال خود

اند آخر دهند و قی که نقاب است از خون کبوتر بدهند علاج

دوره از بار تا نه نقل کرده شد فصل اول بسیار مشک

یک تنی مو سبائی نیم تنی و کادره بن دورنی که از هر سه

کاو برمی آید هر سه را ضم کند و از آن آب بسیار بدود در یک قطعه

لقمه انداخته بوقت صبح بخوراند چون بهضم شود پچال

دیدن طعمه از گوشت بگیری سیاه میسوزد در میان

سکه رور بدود دفع شود و به کرد این وزن به بار

نوا نا باید داد و اگر کم قوت باشد در چهار حصه که حصه

بیماری

و برای باشه در چهار حصه یک حصه بید صحت کلی باید

دوم بید در تیرگاو و دو چیمه و آب تازه یک چیمه و مصری موافق

خود این هر که ایلی اردن سانسده دیار اردن در خلق و

رسانده این همه باید هر چه که درون وی دراید برد

بگیرد و بجای بخت نشاید وقتی که بهضم شود و از پحال

صاف گردد نیم بید و وقت دیگر طعمه این بید چهار

روز متواتر است الی تعادله دفع و فرصت باید از

موده است و قتی که این ادویه را چهار روز بنده بعد از

چهار روز سه روز سوانترا فیون مصری سه پوچی بنامه

بفدر کنجد بد درین میان دست بزین بنده با عرض

سحابه شود سوم بسیار دیوکت سحر بر باره اسکن

وی مقدار چهار زنی از باره صاف نموده پیرد و مشک کنی

و کافور نیم زنی و شکر و بر چهار را یکجا کرده در یک ظرف

بدهد بوقت صبح چون خوب شود به حال دیده طعم بد

بوی کبک زرد

لیک زرد میان دیده که زردار و نوجوانان قرن از آن

بارت اگر باشد را خواهد از چهار حصه یک حصه بید در کوه طعم دمه

دفع شود و فربه گردد **بهارم** بار دیا با بونی باج و بک و شلخ و

بالایی سنگ بساید و ابوی بوزن بهار تری از پارچه صاف

کرده بگیرد و در می بکشد و کثرت بکشد اب بیکه بکشد و نیم

گنوجی سفید و کسلیه می تری همه را یکی کرده با یک استاید و در

لوطه بید بوف صبح تا که بکشد بچال دیده با طعمه بید بعد از

دو نوز در میان کرده سه مرتبه بیدار نماید ننگد این معالج از این

سیاه چشم و بیاض و زرد جرمی و شاهن را نیم سیاه

دو بار طبله درون خانه بندد که هر وره شود **سیاه** و صحرای

بوزن یک تری ریسه کل جنسیه یک تری تخم مالکنگنی مقدار هم

دو تری هر سه را یکی کرده با یک باید و در یک لقمه طعمه انداخته

بوقت صبح بخوراند مگر آنکه هم خوش بود و پیل دیده طعمه دهد

سه در میان کرده او و به مذکور با طعمه بد صبح **ششم**

نسخه
دو نوز

سه روز هر روز

بیار در هر روز خوش بوزن یک تری مشک یک تری کافور نیم تری

بوشاد و نیم تری ربه چهار یکجا کرده باریک بساید و در یک لقمه

طعم انداخته بوقت صبح بخواند که هر خم کند چال دیده طعم به بد

دو سه روز سه مرتبه بعد از سه روز بیدار بیدار دفع شود این وزن

باز است اگر بپخته بخواند در سوم حصه یک حصه بدله جز است

بیار در شاکر ابلق را هر روز گرفته بخواند روز روز دوم

بیار در ابلق را هر روز بخواند روز دوم هر روز ابلق را بد بد

روزنواثر بخوراند بوقت صبح اگر بعین خود بخورد فهو المراد

بالای ان سیره یلمری را طعمه بدو الیه خون به عصب خود

بخورد تا کید کند که اربند و وقتی که نیک مضم شود بی حال دید

طعمه بد این وزن بار است اگر باشد اول روز هر یک

ایلقه زرد و مژه سه دو ایلقه زرد سوم زرد ایلقه بخوراند

بدان ترید که ذکر شد **هشتم** سیار و مرده سنگ و زنی

سنگ فیم رتی کافور عینی و ارکوبی سفید نیم دال

نسخه

دوسای

و موسای یکتی هر شش ادویه را یکجا کرده بساید و از آب

لیمو کوئی بهتره بوقت صبح بخورند چون خوب مضرم شود بجا

دیدن طعمه بدتره مرتبه بعد چهار چهار روز بد صدحیت باید این

وزن بخار است اگر باشد را بد بدار بجم حصه یک حصه بد بد

اگر فضا سر سینه باد نه دفع شود معالج حکمی **فصل**

اول بیارد کف ز روغن کنجد سیاه یکتوله در میان آن

مشک یکتلی الاخی خورد دورتی مردور بساید و درین

و در میان کف روغن مذکور همان کند و یک پله پی می صاف

از استخوان نموده در آن روغن تکرار در وقت

صبح بخوراند و قتی که همضم شود طعمه بدیده هفت روز بخوراند

و روغن مذکور هر روز زیاد کند و این وزن باره است

باشه را از آن نصفی دهد بگرم حضرت سید العزت سینه

خشکی دفع نمود و بر پی رود بد از خوده و مجرب است و

تجربه اید **فصل دوم** یاد در تخم سیاه ج بیضه سبزی

۱۶۱

در جام آهنی بریان نموده روغن انرا جکانند و بکیر در پس
در آن روغن کافور نیم سنج مشک نیم سنج و یک کبیری سیاه
که انرا میری حکویند تر کرده بوقت صبح بخورند و قتی که نیک
نم هم شود بحال دوده طعم بدید این درین ازان بار است
باشه را ازان نصفی تا بدانت الی بعضی کسین و قی شود
سوم بار در روغن السی بکنوله الایحی خورد دو سنج هر روز
در روغن بنکورا اینی ذریک کبیری همراه کرده بوقت صبح

یکوزان دو قند خوب بمضمون طعمه بد در هفت طعمه خشتی

سینه دفع شود **همام** یار دروغین چهارم روزن

دو درم موسای بقدر یک سر شود در دو سینه یکری یکجا

کردن بوقت صبح کوزان که مضمون شود چال دیده طعمه بد

در هفت طعمه سینه خشتی دفع شود درین وزن از آن

باز است باشد را نصف آن بدید **سار و کلایکتوله**

چون شکر بمقدار یکتوله مشک نیم سرح همراه گوشت یک

یکری

بکری نی استخوان و نی تر کرده هر چهار را بار زده بوقت
صبح بخوراند و نمکی که مضمت شود چال دیده طعمه بدوران روز
پیر صره نند داشت از در صفت طعمه پی سینه دفع شود این
وزن نبات بلبله که در صفت طعمه بدوران روز
روحانی بود در یک کفاله تو انداخته قیله سینه
بود در یک کفاله سینه خای که پاکیزه باشد در یک کفاله
چراغ بسوزد و روی آن جانور بسوی چراغ کند و تمام شب

جراحی مدلولی سوز دور و روغنی که مانند از پارچه صاف کرده

لکاها در روز بوقت صبح بگویند از آن در طعمه یک یک برنی که

بی استخوان با شکر کرده بخوراند وقتی که نهضم بشود بی حال در

صورت دید هفت شعوه بماند این چنین بار است بشمار

نصفی از آن دید و نالی در دردی که با معده و جوارح است ^{فهم}

بپارد شیره خر بوزن بگویند مثل یک سرح موسایی یک

سرح لکونی سفیدیم نه پر بهونی مرینت همه را همراه

یک یک

یک بلری صاف کرده بخورند وقتی که بهضم شود چال دیده
طعمه بد این مخورن بلوریت باشد را از آن چهار حصه یک
حصه بد در نه روز سه مرتبه بد سه روز در میان کرده کنند
این مخورن ادویه این کلل چشم است از خواهد بسیار
جسم بد ادویه همه همان باشد میان این ادویه کفیله کفیله
مالکندی یکسج کیر سفید یکسج الاهی دو سح همه را سایند
بعمر شیر کولی بندد اگر چه نشود از آب سوه بندد

اگر لیمو نهند از آن کلمات بنویزد و اگر طاب نیم نباشد
 از مغز کتختک تیار باید و بوقت صبح بخورد بعد از چهار روز
 بد بد در که فریبه سینه خنک دفع شود **معالجه حلق کردن**
جانور که بسیار اهوچه یا رچی او تیار سینه خنک باشد او بسیار
 معصری نیم نوله در سفاله انداخته و بر کتختک سینه از
 پاچه صاف کرده از وی یک دو بوزن نیم نوله از آن در یک
 پیاله سفاله انداخته تمام شب بالایی چهره نگاه دارد و وقت

باید

باند ادیک بلیری بی استخوان راست کرده و در میان

ابند نورده نموده بخوراند که یک بهضم شود بعد از آن طمور روز

مره بدید سو جلی دفع شود **دوم** پیاز دهم نهایی بکتوله و

حصیر عتیله برود و اسامیده در دیک سفال آب نارسیده

انداخته بالا ای چهر تمام تر نقاب دارد و بوقت باید ادیک

بلیری بی استخوان راست کرده بخوراند وقتی خوب

بهضم شود طمور روز مره بدید سو جلی دفع شود **سوم**

بارد مندر بهل نیم نوله و سات نیم نوله در یسفال هر دو

رایک جا کرده تمام شب بالایی چه پیر نکاید بوقت بایدا

یک پیکری صاف کرده در آن تر نموده بخوراند چون خوب

بهضم شود بعد از آن صبر و زور ببرد سخته و دفع شود

چهارم پیاز دشتیک کسج و کافور به هم سین یکسج هم ال

کلان یکسج هر که را اینجا کرده بساید و در یک نغمه کرده

بوقت صبح بخوراند و می له جو بهضم شود بعد از آن بوقت

شام

شام گنبد بوزن یکتوله سایدن در یک سال بلند
و صحرای نیم توله بر بهران کرده تمام شب مالای چهار نگاه کرد
و بوقت صبح اول وقت جانشینی که گفته شد اورا
گور خنجر بعد از اینم ایضا گنبد همراه طهور و زعفران بید
بوزن یکتوله طهر خوانده بیک سجده حال کرده اند بگذارد که
ان بر عبت خود بخورد و نماز کند و خورد و فوالم را بدو است
هرت این ضدی طرح ماریت باشد از ان نصفی نماید

داد علاج کلال چشم است **باب سوم** در احوال و ادضاح

انواع جرح و کشاده و گیر کردن آن اینست **مقدمه** بر بیرون

فضل اول بدانکه جرح خوب کار شفا و جرحی میکند

بسی می رسد کار کلنگ میگذرد و کلنگ کردن و میجو

و لکن همچون شفا است و در هر نوعی آن تفاوت

بیشتر است که در باب این گفته شد و همه مقدمات است که

و طعم و شیرین و طلب باولی در آنجا نوشته شد

جرع را سهوله کنند باید که درک و درست کردن آن
استقامت نماید که همچون هرگز از چیزی رزم نماند جهت آنکه
گرفتار نبود بر زمین و سوار در پی دارد اگر از
چیزی رزم خورده با او آفر از دل دور نگند در آنوقت که
آورده بگیرند و باغی شود مکن اندکی او را همچون جانور
دیگر لاله و فرید توان گرفت که بدرون است و آنچه که در خارج
خامی گیر شود بر آمدن از وی کمتر از آن باشد که در بیابان

وگزان یونفا و بدخواست و درین بدفعی از شونهار که

که بهتر است بکقدم پیشتر در دیوین که دور و در وی

باخیز نشوند و گوشت از فاعده بالا گیرد و در شیداری

مساهله کنند باغی میشوند و گوشت و از دست میروند

له در کشدن وی تا بید کنند که چه با این سوچه با جانور

دیگر نوعی بلشاید و الف و شنای و اسب مردم و

ارویک و رشب بد که در سح و ف از سجدام

و حشر

و حش و لغز نیند **فصل دوم** در اسو کله کردن جرح
بدانکه خون اسلک و راه برد امد درست کنند بر بله رسانند
از کله اسوی پوست کشند و پیرکاه کشند بر کاه خوانند که طلب
نمانند در میان حای دو گوش او با آنچه گوش بیسته
طلب نمایند از نزد یک مالک بستر استخوان شود و بر بله رسد
بعد از تمام اسوی پوست کشیده پیرکاه کشند و
همان طرز کور بسته طلب کنند بر جود و شانه بسته

و حکم کردن باشند و هر دو وقت بر آن سیر از نادانی

که دلیله شود و میلاحظ کنید در من بعد از این در میدان

بر میزند که این خانه عادت کنید و از پوست کوسبند

سرو و مرا حاکم کنید که امر با صیقل این طالبی

گویند و جای چشم شاهان بگذارند و گردن و گوشه

یور و برادر بر سر بوی شیداد دارند و پارچه کوسبند

بر گردن وی را اول امور از زیر بغل گرفته و جع

اینها را

را بر چه چسبایند که بیطاعتی کرده جمع را پیر از بند و
پاره کوشش را بومی داده جدا کند و کوشش را نمود
با بومی چسبایند چون جان شود طبابت از بند
که در قضا امور را بر زمین و جمع را بر آن کوشش پیر
که دلیر کرد و هیچ میگرفته باشند هر روز دو و دو همین
عمل نماید و یکد از بند که اهو جان خود را که تیرفته باشد
و بر همان سی در کردن اهو باشد و یکد

سیرسحان گرفته تا مستندی معید دیده باشد و دو کوشش کند

از جایین در برابر او میفرماید تا مستندی معین که بخرج با او میفرماید

بگیرد و بگذارد که بطور و جانور روز بر سر است چون در وقت بی

تردد میفرماید تا وقت آن زمان روز بر سر و روز بر سر را میگرداند

تا آنکه از گوشه صبح نماید بعد از آن جانور را از دور گرفته

باست و او بره را از برابر سوی گذاردند که طرف خانه خود را

شود و جانور از بهلولی وی اندازند تا آمده بهما بجای

مخازن

له عادت کرده می بستند و میوه و اهو بره و میرا بر خود گرفته
خانه خود می از در و سه کله اسل خاک یک کله از در راه می بستند
چون پیشان میرسد اسورا دیده میگرد و نزدیک
ایشان از کوه سفید بروند و کدی برده و خود با بستند و
از اهو جدا کرده بر سر آن عمل بسیارند جذر و ریشه
برو بال اهو بره را است شد کوشک را از اسورا بردارند
و پی کوشک باید دو اند بعد از آن کوشک را نیز از اسورا بردارند

و ظاهر هم دور کنند و پندک یا بس یعنی بر همه سارند

و جانور دیگر که طیار شده با هم دور را بهر یک برده و ک

کرده یکی پیرانند که منقشان حصد دور بدن روشن

عمل کنند و در جلوه بر او بره بر آمدن و صلی تمام دارد

و این قاعده را میسر کرده در میرش کما نام خود

مشترک و جالبه من جانرا بغیر تو سر از م که از روی

دیگری بهتر نخواهد بود مطلب معلوم کردن هر است نماید

بیلان

تا بدندان فایده برسد قفاده قوس کرده پیراندن را

پیشتر فزوده خواهد شد بعد از آن که دیدند که هر دو

بی توقع میگردند بی هوی گشتی بهم رسیده از دنیا

نالی او را بریزد و صبح از دمند و جانوران و اندازند و یک

سگ را و اندو بیج معلم را خوب نگذارند که چون جانور با او

چسبیده بگیرد و نگاهدارد چون او را شکار بر

آه و را بکشد و جانور را بر آید کند و دای ان همراه جانور را

مخاطبه ان بجز کاره انرا اندک گویند و در وقت نهندارد

و القدر کمالند که حج ایله را باهوندارد و ملائک سوی

را از جمل خدا کنند خوب باید که در پی ان باشد انوقت

جانور را اندازد کوسک هم در پی همان خواهد بود که جانور الهه

انرا جدا کرده و در پیش انداخته میرود انوقت جانور را

باید انداخت زیرا که دو جانور که بر ابره میگذرند

و در باونی کردن تعلیم یافته بودند برای همان نور بود

بر صاف

چنانچه جانوران اهورا بعد از آنکه بر او حسینه دارند و

لکاید شایسته جانور نورانی اند از آنجا که با خود در آنجا

اهورا به سیرت می خیزد که در وقت می خیزد و اهورا

از دیدن با رحمتی دارد و سگ در ضمن سیرت میکند

و جانور می شود و چرخ در نور است که در فوس او سپارند

سازند بعد از آن که باید بر انداخته اند که دو سیرت

بجای می کشد که در دست اهورا همشکار میکند و با سگ

دو نذ و معلم باید تا جانور محبت بشد یکین بعد از
که ریخوردن که اهو بسیار گرفته باشد در پون در بافته
بعصی وقت چنان میشود که سنگ با اهووی رفته و جانور
اهووی دیگر را در پیش انداخته و از یکدیگر جدا افتاده اند
در آن زمان جانور میدانند که سنگ همراهند ایتم نسیم اهووی
خود را بر روی اهو که رفته از آنجا سرتلون شدن آنجان
آنکه در دو بنا گوش اهو میزند که سه بار که راه رفته خود را

بزرگین میخورد و اردن با دست و پایش میسکند و آرد

دویدن پاچی با بد استرمان میخورد و میسکند از که بر خورد و

قلم نگاه نگاه از جانور بنوعی آید دیگر که چون

جانور میخورد و میداند که سبب اعتیاد رسیدن است

از بودش میگرد و هر دو بال خود را بر روی او میسکند

که آردین و دو بدن باز میسکند و سبب اعتیاد است

میسکند که گردن او را کشیده یک قطره درین جلقه با میخورد

و چیر شکار رسیده از ار فرود آمده میگردد و ایچین

رافتن بن شتر از رفتن اول که گفته اند بر روی میسید بنظم

کج آهوتماشای عظیمست نشوق و فلک اول دو

در اول جرح بر اهو پیریدن ز بعد و سکان در پی دو

شوم بر باد رفتاری شستن چهارم از همان تیری کفتر

ماشای در باشد این جبار که میگردد علاج در و سما

بدانکه شوقار را اهو کیر میکنند و بر اهو پیریدن شوم

و بدین در شکره حونی پرش و سکاروی بر کلنگ است

و کلهای جان می شود و در آن کلنگ است می کند و می

اندازد جمع بسیار هم می گیرند و او سو بر زمین می رود

تیر پری و قوت کم دنا دره سکار بهای شو تفراد جانور

ز فتن است چو با شکره دیه ابرد و نده پیرا نند و تعدری

گیرانند از جمع بدین نوع است که شاه بر پای چرخ مارا

بیشتر می بینند و گیر سازند تا در پی تعدری کم نشود که

۱
دیده شد هر چه جزیره ای گیر اندن تعذری به مصلحت

کاری ای که تعذری جانوری محصل است و تیریر که پیران

نشده ان حیر و د که حرج بعافه کرده نمیرسد و اگر

حیر است پیران و در وقت میکرد که از دست حیر و در ح

تیریری که تا شتو نک باشد و در صحرایکد و که پیر خود و

تعذری را بنوعی میرسد و میکرد که بازو باشد یک و در ح

را یکم ند و در ادک زمین بوی میرسد و به طرف زمین

میکند ارد

نمیگذارد احوالی تعدری گرفتن کجاست باشد تو لکن آنرا
بهیندی تریاک گویند سه اورا راست لیکن سخن بجانت
له جانور پر گوشت باشد برای آنکه قوت بازو و پا و کجا
و در طریقه صید پر شکاری نام رود و آنرا است یکبار ابله گو
تریاک بر تعدری گذاشتیم در اثر جلدی که داشت بهج
طریق رفتن نمیداد و تعدری را پیش انداخته بر سر مردم
تعدری مقدار یک سزه بلند بود و یک نفری بره

بدست دشت خواست که تعدیر بر آید و جرح قصد کرده

بود که رسید تعدیر بر آید و در این چنین که التخصیر

را باوردانه زده تعدیر می خورد و اسبابا کشید جرح رسید

قصد بر دشتین کرد پاره از وی بلند ماندی الفور

خود را بگویند بایان انداخته و الواح خورده او را بگفت

جمله یله و نه و دانانی کار و خورده و جرح جور را خواهد

که کم است زوری تعدیر می بدو استند **فصل دوم** در الواح

الواح

الذکو ما یکم استادان مقرر کرده اند و از ده نوع است

سرخ سما یا اجین سما بور سیاه زبان زرد اندام

کوره سفید سما سیاه سر کوره اوق باش زرد و دریا

و در آن سما سفید سر بور اندام سما پست پسته زبان

سپند روی و سرخ سما نون اندک باره از پیر کون

خلص کرده سرخ و اجین سما و سیاه زبان زرد

و بور و کور اوق باش و سرخ تن زرد سر و ابلق جن

ونیکوست چهار سفیدین سر سفید سیاه

زبان سفید روی سر سیاه نون باشد سیاه و این

بجریک مابین سفید رنگ نشت در وجه سیاه بزرگ

نیرویده شد که هم و چون است پس از رنگهای که

نیکوست گفته اند هر کدام که باشد قوی سیکل دوست

اندام زبره بر کردن و شاید و ماخر دراز و پخت شود

و شیر و سوراخ بینی و سینه و کتف و شان ران

و کمر زانو

و نه زانو در دست پاي و دم کوتاه و حال دار باشد

و بر خوار و زود هم باید اگر چه دم کوتاه گفته اند که باشد

ایا آنچه دیده شد جانورهای خوش قد و سبک دم

یا قره و الله اعلم بحقیقه الاشیا کلمات تمام شد باز نه

روز دوشنبه بیستم صفر سنه ۱۱۹۸ هجری ادویه های

باز و جره و غیره سند از محمد تقی محمد مؤدبه حیدر کونرت

علاج در ریجالی باید باید که مصری و ملک موافق صاحب

بکثیر دو مغز قدر که خورد **علاج** بکری بر دواد و پیر بوزن

تساوی بار نموده بخوراند مغزی نیک مغز قلم صلب است

و ص صمدل **الصا** الاخی طلان از آب سیده بجز موافق

نخود بخوراند تا که فرصت شود **علاج** دانه بول چین و رید

نک بر دو را برابر گرفته جو موافق دانه خون نرید بد مالک فرصت

شود **علاج** کلیه حوضی بوزن ششده در ارجح شش

دهد و در آن اطمینان بر آید کرده بخوراند تا که فرصت شود

علاج

علاج تلی جانور کنده به و رها بر بارچه طلا نمود بر باشند

ناکه وقت شود اما اول بر بنوار ریمان کوچک تاکه

جراشیده خون براید بعد از دو انند لقمه سیاه قسم

رخیل شود و اندرون حالی نموده به خمره اندک میند

ناکه وقت شود علاج دمه بر کله انکوری یکدو قطر میند

وقت باید علاج جانوری که از صید کردن نبرد بر بار

بقدر حاجت داده براید خوبی برود علاج لقمه برای

کلال چشم را در باره سورعیه شتر نماید و آن
سحر را در او باشد که زود خشک شود چون
بارگه شود و نقل از آن بر آورده چهارم حصار از آن بر آید
در کور از آنمانه کرده باید علاج بدین طریقه باشد و آنکه
تربویق بسوزد و از آن علاج گذرد که زین از رفتنی برود
باید که طهر را ورق ورق نمود و در بول آدمی علی الصبح
تکراره نگاه دارد بوقت شام طهر بدید هر جا نوری که طهر

اندامه

انداخته باشد بوقت چرخ زنی که باشد باشد نوزد کمتر مردم تر کرده
باید که اندک سنگی روی کجواند بلکه موافق خاصی داده بر آید بالا اجوا
از سیر او به طره خواهد شد نام سنگی را برید در آب سیده بقدر
دو سه قطره از کجواند نیز کسب نام خوبی بر آید باز و مشک و باز نه هر کلا
که باشد برای استهافه کردن و در آردن باز و مشک و
برای خرامدن کردن او باز و ادوسج باز و مشک را یکسج بدید
اول ادویه را جدا جدا گرفته و نیمه نیمه بعد آن شایسته از دم زود طرف

کسی که با قلبی باشد انداخته خوشین بد چون غلط شود از اثر

فرو داده او را و یا قند سیاه انداخته خوشین بد و اینقدر او را

غلیظ کند هیچ پاستین نماند که از زیاده خواهد آمد از بندار فرو حال بد

جمال خان کرده شد روانی و غلبه از پسته و جویز و قند و قند

ز عرقان بنیان ده من مشک و صمغی قند سیاه بول ادوی

علاج صفا نمودن جانور بوقت شام اول طعمه بد بعد از آن

یک مخلوطه در لقمه کرده بخوراند از شراب بنام یک مخلوطه بد

و اگر از آن بود

و اگر لایع بود نیم علول بدهد و جنک را از نیم علول که دهد در شب را بکام دارد

از صبح تا یک نیم بهر بر افروغ و از نالیدن غسل کردن بدن بعد از آن

جو لقی نیک سینه کتبخ طعمه بدانا سردی جو باشد هوا گرم

نبود و در گرم بد چو علول در تمام سال کما می استغاف بود و طعمه در ای

بد بد با شتر روز بعد از آن اندازد تر کردن بد بد در پیر اند و اگر از خوردن

طعمه را در شب مانده بلی است علی الصلح در این میندارد او و یه نیکور

است اندر جو کب سینه ایلون و نقل صبر بهم در دوزیرا

در شایستگی سایه مقدار آنچه در مقدار اسناد انور

خان ارغش علاج جان و چهره از خود به دست اسناد

خزاع مرکت اینهمه ادویه را سایید و در پارچه صاف نموده در

انگش برده سه روز سیاه مقدار در آن خود را بماند هر دو وقت

بیش از طعم به بدانیست جمع مسامی بسیار بود چو تری

ز عوان برهوی و نقل و اجزای ممبر بلبیدار پیل کرد کلوچی

منه سوزان که بکریلوزنه بکریلوزنه کانیها من عقرون کج ایوان بندگی

احوال نجراست مالکنده کالی زیر می کاوردن اسکندناکوری

رزد جو بیغی نازید و حکن سبانه کوهماش را دمان ابلین

و اب دیمه و نه صد اندک بود مقدار موهبه الصائتین **و یک**

وزن برابر گرفتند و در پارچه صاف نموده مقدار دانه

مونه لونی بند بر دو وقت ^{۱۵۰۰} حاضر را بدید مومسانی

مشک کار دهن بر هوی کلوجی کونه مصیبه یاد برک اسکند

ناکوری زنجیل منتهی بحمل قرض بلبل کرد پسند از رغنوا

پند امور کان پهل زرد جو مالکنگن خلیا سیاه خراسی

بر کلان پهل پهل اوله موصلی سیاه کبیرا کبیرا اجوائن بند

بادبان کوکل جو کرابی اجوائن خراسانی ترکیب **جنت جانود**

له دریای تلی هاشمه باشد از مود و مجربت بسیار

جوک سیاه دریای جانوری کند و کند به دره زمین حلم

دارد سندر مرغانی ایچر کهار جوک کند به دره ترکیب

ایوبزای خون بنده شده و فرخورد و مانده شده

بایست طفل نایاب بدیدند از تمام هویمان بوالحالا

زرد چوب و آب قند نقل **الصا** نوشتند در سوخته بگفته تخم خرگوش

اجوین کناسی پیلد زار نمک نوزمی از آب موشا شتر

ادم که بفاربرد جوشن و **لونه** سیاه **چشم** سندان **چشم** موم

کنمید ایلوه سوخته بگفته قند نقل حور نواله انهره را در بار جل انداخته

از آن لیسوجل کند و آن لیسوج القدر باشد که بالای دو آن باشد

تا که خشد شود در آن **نکر** را مقدار کوه دیدند **اصفا** لقمه

سیاه چشم بوقت پیرایندن دو قطره آن کوبیده داده یک

ساعت نگاه دارد براند علاج **کوبیده جانور** آب ح

بهت کبابی در چشم او کشد و طهارت کند اگر رخ ندانور تازین

بهیمه شد خشک در آب ساید نگاه دارد **الصا** امی کوبی

فی الفور چون اندک خورده و سه قطره در چشم انداخته

طمانه کند علاج **جانور** بیدار دروغ و اندک زایل غن

را خوش بود و ال سایدان در آن بسنداز و و بر سه

بکار
برم

بکار بردن شود علاج کلنجر سندان را یک بار و کاور

بیم سستی مقدار یک پیرج جانور فاخته زنده را

سجود اندر ساس قاضی قد نور درازند یک خواهد آمدن فی الی

جانور کلنجر با بان فاخته چسبانده و عصبه بهین عمل کنند

از جوده و مجرب است علاج کرسنگی جانور یک حصه میل نوش

و یک حصه ابله در سبز نایمور کاغذ بر مقدار وانه موته

حسب سینه بوقت شکار نشسته در اندک لقمه خوراندند

زیاده شود بجز کربت لقمه برای سیاه چشم و کلال چشم

اگر بوقت برآید بر دیش از هر کله می فخران زنجبیل مالیده

با سکه ادم دو سه قطره بدید بوقت صاف کردن که

جانور داعدار شود بهینه است که استار و غم کرم

کرده بدید و چون کبوتر هم بسیار مفید است لیکن شیر

از آن آب اندک سردیانه دهند بعد از روغن زرد

بسیار کفایت میکند در پاره کینه امیر میوه بی کینه است

اولی

ادام طوطیا رسد ادم یون موی ما تک اسب لیموی

کاغذی حل کرده بینی کنید صاف کردن سیا چشم بریز

مقیم بول ایلوه کخ فند سیاه کنید شنبه تک لاسور

لوم سیا چشم را این لوم طعمه اید اید بدید کنید

ایلوه بهلاده الصاف نمک لاسور کنید شنبه ایلوه

قنقله راز لوم کمال چشم نبات بوزن گندم داده

براند الصاف سو که بکف بفریم خود داده تراند علاج

الکریم مهره جانور مانند زخمت با من ذراک لوزن یک

سینه چشم بدید **سنداری امیر کمار کینده**

بمور کاغذین ملکه کی بلنده نو جهدیر نو مار بالاباشد ترا

مصر لوند که نهتم هر هویج محرم شد موسای تک

بارسای کینده و لموز و کاغذ و لهور را عواظده در طرف

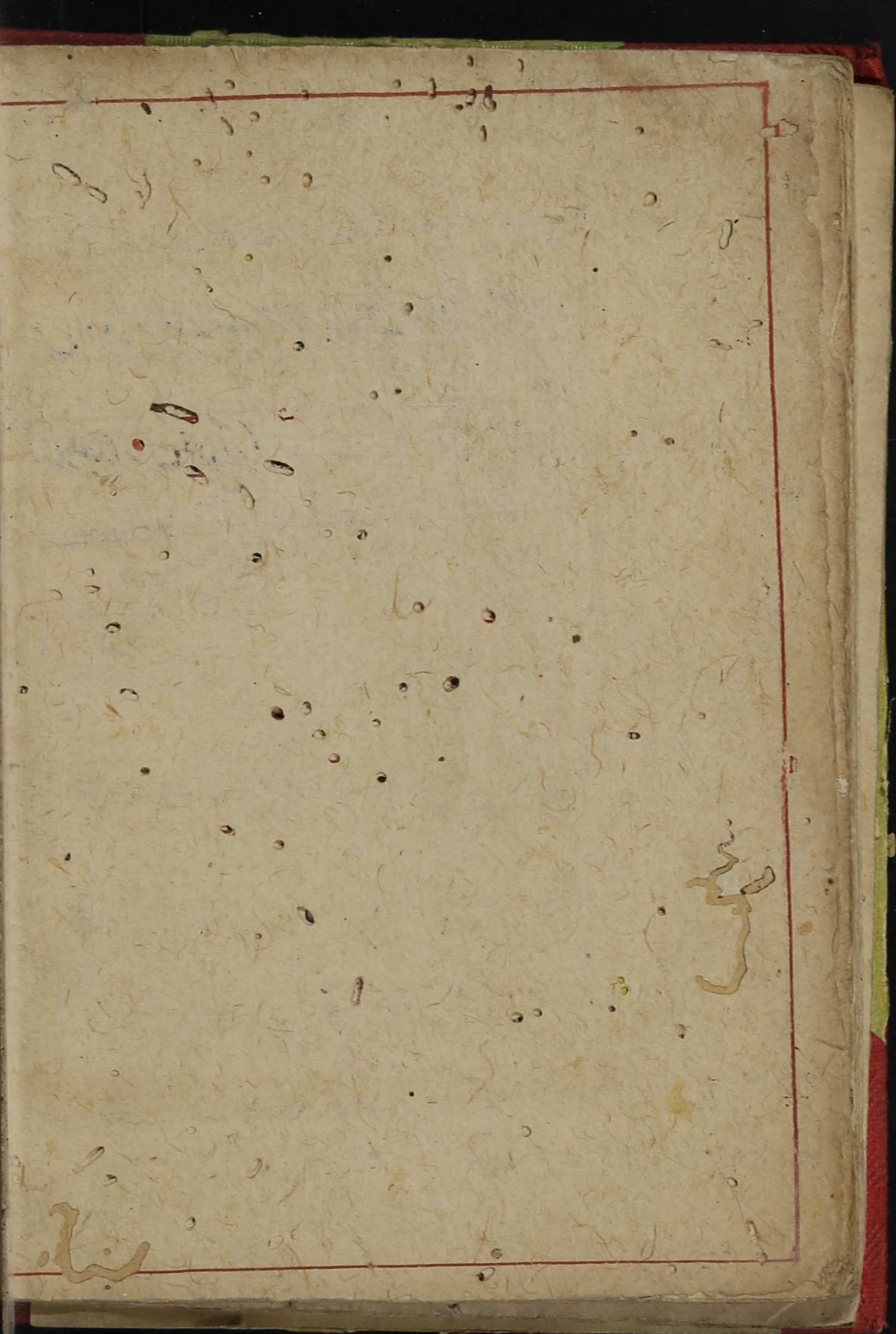
مسی در سینه کعبه از ان دارد های مذکور یک جانمود

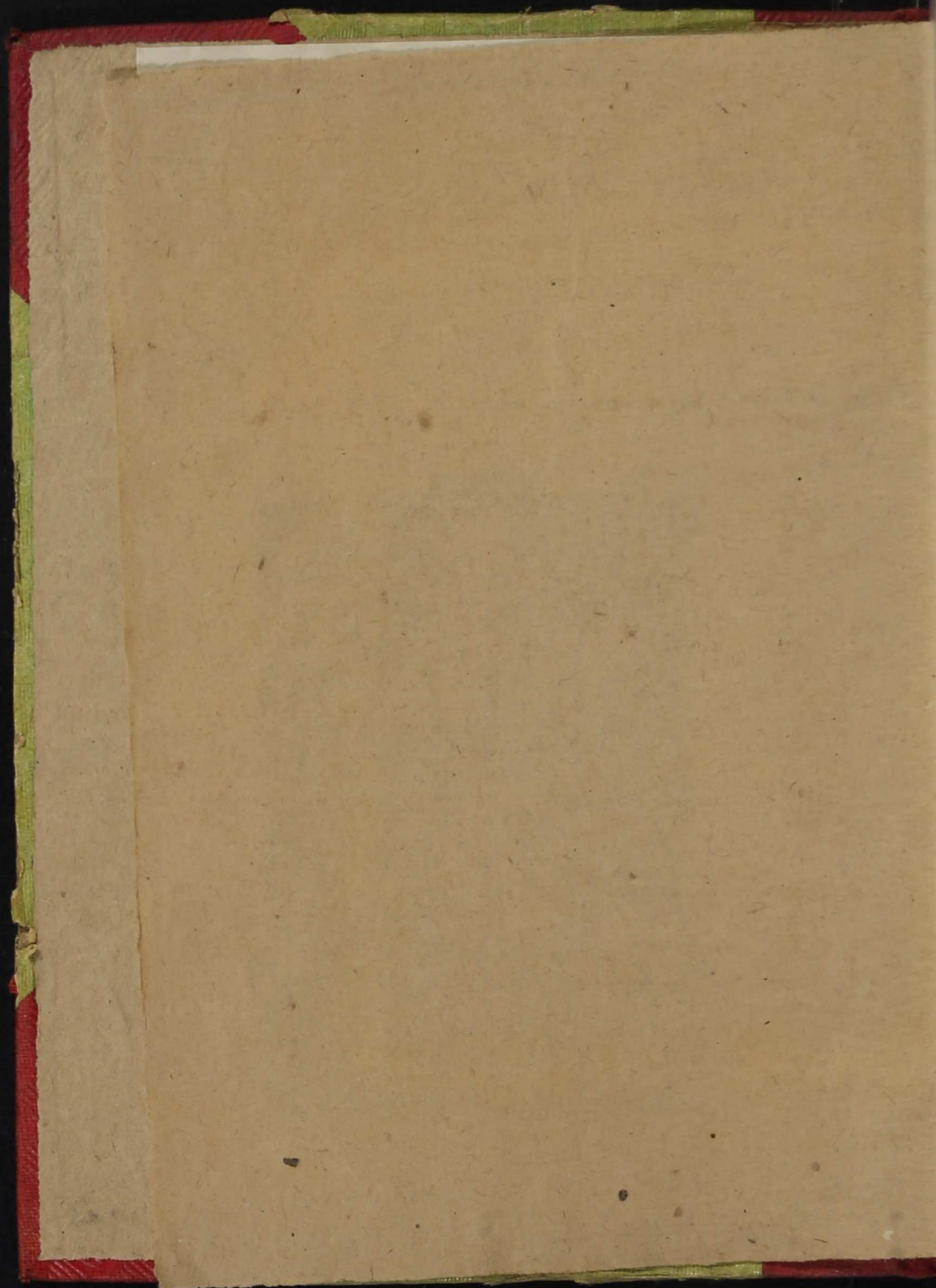
سایند و دارو که باقی ماند همین طور بدید چو کوشید

این اروا

این ادویه را یک کف مرتبه در آب کوه درسیخت

کنند بعد از آن بعمل آرد **تمام شد**





PRESENTED TO THE LIBRARY

BY

COL. CASEY A. WOOD, M.D., LL.D.

✓ entered in Union
May 20/30 annotated
Case

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D

